

پیشکسوت رسانه، سازنده دانش آینده

علیرضا دوللو | پیشکسوت روزنامه‌نگاری

در هر حرفه‌ای، پیشکسوتان سرمایه‌اند؛ اما در روزنامه‌نگاری، این سرمایه فقط به تعداد سال‌های حضور در تحریریه، تعداد گزارش‌ها، مصاحبه‌ها و سردبیری‌ها خلاصه نمی‌شود. پیشکسوت رسانه، بخشی از حافظه زنده یک حرفه است؛ حافظه‌ای که اگر به دانش و مهارت تبدیل نشود، با گذشت زمان از بین خواهد رفت. روزنامه‌نگاری امروز در نقطه‌ای ایستاده که پیش از هر زمان دیگری به تجربه نیاز دارد؛ اما نه تجربه‌ای که فقط در قالب خاطره روایت شود، بلکه تجربه‌ای که قابلیت آموزش داشته باشد. این تفاوت بسیار مهم است. ما می‌توانیم ساعت‌ها درباره روزنامه‌هایی که منتشر کرده‌ایم، تیتراهایی که زده‌ایم، مصاحبه‌هایی که انجام داده‌ایم و اتفاقاتی که در تحریریه‌ها رخ داده است صحبت کنیم؛ این‌ها همه بخشی از تاریخ شفاهی روزنامه‌نگاری است. اما سوال مهم‌تر این است: نسل جوان از این خاطرات چه چیزی یاد می‌گیرد؟ اگر پاسخ این سوال روشن نباشد، خاطره هر چقدر هم شنیدنی باشد، الزاماً آموزش نیست.



پیشکسوت بودن، مسئولیت است

گاهی پیشکسوتی را با سابقه اشتباه می‌گیریم. گویی هر کس چند دهه در رسانه فعالیت کرده باشد، خودبه‌خود وظیفه‌اش هم تمام شده است. در حالی که پیشکسوت بودن، به‌ویژه در روزنامه‌نگاری، یک مسئولیت حرفه‌ای است. نسلی که امروز وارد تحریریه می‌شود، نباید مجبور باشد همه چیز را از صفر و بازمون و خطا یاد بگیرد. نسل‌های قبل باید بخشی از مسیر را برای او روشن کرده باشند. خبرنگار جوان باید بداند خبرنگار باتجربه چگونه یک سوژه را پیدا کرده است؛ چگونه فهمیده یک خبر ارزش پیگیری دارد؛ چگونه منبع خود را ارزیابی کرده، چگونه سوال دشوار را پرسیده و چگونه مسئولیت آن را پذیرفته است. این‌ها چیزهایی نیستند که همیشه بتوان آن‌ها را از کتاب آموخت. بخش بزرگی از روزنامه‌نگاری، دانش ضمنی است؛ دانشی که در میدان شکل می‌گیرد و در تجربه انباشته می‌شود. وظیفه پیشکسوت، بیرون کشیدن این دانش از حافظه شخصی و تبدیل آن به سرمایه عمومی حرفه است.

خاطره خوب است؛ اما کافی نیست

خاطره، بخشی از هویت رسانه است. روزنامه‌ای که گذشته خود را فراموش کند، بخشی از هویت خود را از دست می‌دهد. اما میان «حفظ خاطره» و «آموزش از تجربه» تفاوت بزرگی وجود دارد. وقتی پیشکسوت می‌گوید: «یک روز در تحریریه اتفاقی افتاد که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم...» این تازه آغاز یک آموزش است. سوال بعدی باید این باشد: از آن اتفاق چه قاعده‌ای می‌توان استخراج کرد؟ چه چیزی باعث موفقیت یا شکست آن تجربه شد؟ اگر امروز همان موقعیت تکرار شود، چه تصمیم متفاوتی باید گرفت؟ خبرنگار جوان چگونه می‌تواند از این تجربه در کار خود استفاده کند؟ این جاست که خاطره به مطالعه موردی تبدیل می‌شود؛ مطالعه موردی به دانش و دانش به مهارت. این همان حلقه‌ای است که می‌تواند تجربه یک پیشکسوت را به سرمایه چندنسل تبدیل کند.

هر پیشکسوت یک کتاب زنده است

یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌های رسانه‌ای ما در ذهن و حافظه پیشکسوتان قرار دارد. ده‌ها سال تجربه در حوزه خبر، گزارش، مصاحبه، سردبیری، ارتباط با منابع، بحران‌های خبری، خطاهای حرفه‌ای، موفقیت‌های رسانه‌ای و مواجهه با فشارها، گنجینه‌ای است که اگر ثبت نشود، ممکن است برای همیشه از دست برود. هر پیشکسوت می‌تواند یک «کتاب زنده» باشد؛ اما کتابی که باید خوانده و مستند شود. برای این کار حتی لازم نیست همه چیز در قالب کتاب‌های قطور دانشگاهی منتشر شود.

پیشکسوت باید سوال ایجاد کند

نیاید از نسل جدید انتظار داشت دقیقاً مانند نسل گذشته

بازی، تربیت پنهان کودک حال خوب والد

چرا بازی فقط ابزار سرگرمی کودک نیست و یکی از مهم‌ترین ابزارهای رشد بچه‌ها، آرام‌سازی روانی بزرگ‌ترها و ساختن «ما» در خانواده است؟



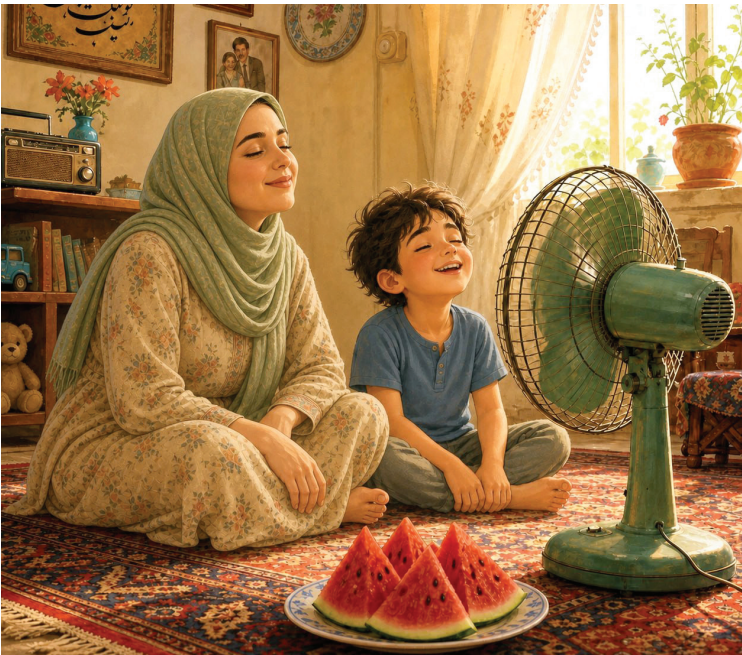
است که در آن زبان احساس، همکاری، تخیل و حل مسئله را یاد می‌گیرد. از آن مهم‌تر، بازی فقط متعلق به کودک نیست. بزرگ‌ترها هم در بازی از فشارهای ذهنی فاصله می‌گیرند، خلاق‌تر می‌شوند، رابطه‌شان با فرزندشان انسانی‌تر و گرم‌تر می‌شود و فرصتی پیدا می‌کنند برای نفس کشیدن، دیدن، شنیدن و کنار هم بودن. بازی، اگر درست فهمیده شود، فقط سرگرمی نیست؛ یک ضرورت تربیتی، عاطفی و خانوادگی است.

فایده بازی برای بزرگ‌ترها را جدی بگیریم

اما بازی فقط برای کودک مفید نیست؛ بزرگ‌ترها هم از آن سود می‌برند و این نکته معمولاً دست‌کم گرفته می‌شود. بسیاری از والدین فکر می‌کنند بازی کردن با بچه‌ها کاری اضافه، وقت‌گیر یا حتی غیرجدی است؛ در حالی که بازی، ذهن بزرگسال را از فشارهای روزمره جدا می‌کند و نوعی رهایی‌شناختی ایجاد می‌کند. وقتی پدر یا مادر وارد بازی می‌شوند، برای مدتی از منطق کار، کنترل، عجله و نتیجه‌محوری فاصله می‌گیرند. این فاصله گرفتن، خود نوعی استراحت روانی است. بازی می‌تواند خلاقیت والدین را زنده کند، آن‌ها را از حالت خشک و دستوری بیرون بیاورد و به رابطه‌شان با فرزند گرما بدهد. در بازی، بزرگ‌تر نه فقط «آموزگار» که «همراه» می‌شود. همین جابه‌جایی نقش، اعتماد و صمیمیت می‌سازد. ضمن آن که تجربه بازی، فرصتی برای چیزی شبیه «اتلاف وقت پر بار» است؛ همان لحظه‌هایی که ذهن، در ظاهر بیکار اما در باطن فعال است، دسته‌بندی می‌کند، معنا می‌سازد و از فشار انباشت روزمرگی رها می‌شود. بازی، استراحت‌بی‌حاصل نیست؛ بازی‌سازی روان است.

ساختن تجربه مشترک

خانواده‌ای که بازی می‌کند، فقط چند دقیقه خوش می‌گذراند؛ در واقع «ما»ی خانوادگی می‌سازد. بازی مشترک، یکی از نیرومندترین شکل‌های تجربه جمعی است، چون همه اعضا در یک موقعیت برابر و زنده قرار می‌دهد. در بازی، والد همیشه در جایگاه بالانست کودک همیشه در جایگاه پایین نمی‌ماند. این تعلیق موقت قدرت، فشار انسانی‌تری می‌کند. خانواده‌ای که بازی را جدی می‌گیرد، احتمالاً در گفت‌وگو، همدلی و حل تعارض هم موفق‌تر است، چون اعضایش یاد گرفته‌اند همدیگر را ببینند و بشنوند. بازی خانوادگی خوب، بازی‌ای است که تحقیر، عجله و رقابت فرساینده در آن نباشد؛ باید ساده، قابل فهم، متناسب با سن کودک و قابل تکرار باشد. مهم نیست بازی خیلی پیچیده باشد؛ مهم این است که حضور واقعی بسازد. چند دقیقه بازی بی‌حواس و باگوشی در دست، هیچ اثری ندارد؛ اما ۱۰ دقیقه بازی تمام‌عیار، می‌تواند روز یک کودک را بسازد. بازی، در نهایت، فقط سرگرمی نیست؛ سرمایه‌ای برای رشد فرزند، آرامش والد و انسجام خانواده است. اما بد نیست بدانید بازی خوب خانوادگی، قبل از هر چیز، رابطه‌ساز است نه صرفاً سرگرم‌کننده. چنین بازی‌ای باید متناسب با سن و توان کودک باشد؛ نه آن قدر ساده که زود خسته‌کننده شود و نه آن قدر پیچیده که کودک را از ابتدا کنار بزند. بازی خوب جایی است که کودک در آن احساس امنیت، دیده شدن و مشارکت کند، نه ترس از باخت، تمسخر یا قضاوت. بهتر است امکان تخیل، حرکت، گفت‌وگو و انتخاب را فراهم کند تا کودک فقط اجراکننده دستور نباشد، بلکه کنشگر باشد. بازی خوب همچنین باید انعطاف‌پذیر باشد؛ یعنی بتوان آن را با خلق و خوی و تعداد افراد و فضای خانه تغییر داد. از همه مهم‌تر، بازی خوب بازی‌ای است که حضور واقعی بزرگسال را می‌طلبد؛ نه حضور عجول و نیمه‌حاضر، بلکه همراهی کامل، گوش دادن، خندیدن و پذیرفتن این که در بازی، گاهی باید قواعد را برای لذت مشترک نرم‌تر کرد.



بازی، میدان اصلی رشد

بازی برای کودک چیزی فراتر از «مشغول شدن» است؛ بازی میدان اصلی رشد اوست. کودک در بازی، بدون آن که متوجه باشد، مهارت‌های بنیادین زندگی را تمرین می‌کند: نوبت گرفتن، صبر کردن، همکاری، رقابت سالم، کنترل خشم، تحمل ناکامی، تصمیم‌گیری و حل مسئله. او وقتی نقش آفرینی می‌کند، مثلاً خودش را دکترا، معلم، راننده یا مادر عروسک‌های می‌بندد، در واقع دارد جهان بزرگسالان را فهم می‌کند و خودش را در آن تجربه می‌کند. این تجربه، فقط تخیلی نیست؛ روی رشد شناختی، هیجانی و اجتماعی اثر واقعی می‌گذارد. بازی همچنین به کودک کمک می‌کند احساساتش را بیان کند، مخصوصاً وقتی هنوز واژه‌های کافی برای توضیح اضطراب، ترس یا خشم ندارد. بسیاری از رفتارهایی که بزرگ‌ترها «لوس بازی» یا «شیطنت» می‌نامند، در اصل تلاشی برای تخلیه تنش و پردازش تجربه‌های درونی است. کودک در بازی، خودش را می‌سازد؛ نه در نصیحت، بلکه در تجربه.



تمرین همدلی و احترام به قواعد

از منظر روان‌شناسی اجتماعی، بازی فقط به رشد فردی کودک کمک نمی‌کند، بلکه او را به زندگی جمعی وارد می‌کند. کودک در بازی یاد می‌گیرد که «دیگری» وجود دارد؛ دیگری‌ای که حق دارد. این فهم، یکی از پایه‌های همدلی و زندگی اجتماعی است. بازی گروهی به کودک نشان می‌دهد که دنیا همیشه مطابق میل او پیش نمی‌رود و باید با قواعد مشترک زندگی کند. همین تجربه به‌ظاهر ساده، بعدها در مدرسه، دوستی‌ها و حتی روابط کاری و اجتماعی او اثر می‌گذارد. بازی همچنین رابطه کودک با محیط را فعال‌تر می‌کند؛ او فقط مصرف‌کننده دستور و آموزش نیست، بلکه کنشگر است، آزمون می‌کند، خطا می‌کند و یاد می‌گیرد. این جاتخیل و واقعیت با هم گفت‌وگو می‌کنند. کودک در بازی جهانی می‌سازد که در آن می‌تواند قدرت، ترس، کنترل، شکست و پیروزی را تمرین کند. به همین دلیل، بازی یک «تمرین زندگی» است؛ تمرینی که اگر حذف شود، بخشی از آموزش غیررسمی اما حیاتی کودک از دست می‌رود.